

بسم الله الرحمن الرحيم
الحمد لله رب العالمين و صلى الله على سيدنا محمد و آله الطاهرين

حدیث اخلاقی هفته (ادامه خطبه شششنبه)

بعد از این که امیرالمؤمنین (علیه السلام) فرمودند خلافت را دیگری تقمص کرد و از خلافت، لباس ظاهری آن را برداشت و به حقیقت و واقعیت آن توجهی نداشت، می فرمایند «فَسَدَلْتُ دُونَهَا ثَوْبًا وَ طَوَيْتُ عَنْهَا كَشْحًا». فاء در اینجا برای تفریع است یعنی بعد از غصب خلافت، من در مقابل خلافت لباسی را آویزان کردم-إسدال یعنی چیزی را از بالا به پائین آویزان کنند- و دامن خود را از آن پیچیدم. این تعبیر کنایه از این است که نسبت به آن بی اعتنائی و آن را رها کردم.

سپس می فرمایند «وَ طَفِقْتُ أَرْتِي» یعنی تدبیر و فکر کردم «بَيْنَ أَنْ أَصُولَ بِيَدٍ جَذَاءً أَوْ أَصْبِرَ عَلَى طَخِيَةِ عَمِيَاءَ» بین این که در مقابل دشمنان با دست خالی به میدان بیایم و قیام کنم؛ یا در این تاریکی عمیاء و محض-در مقابل برخی تاریکی ها که در آن ها شبیهائی دیده می شود- صبر کنم که این تاریکی این خصوصیات را دارد که «يَهْرُمُ فِيهَا الْكَبِيرُ وَ يَشِيبُ فِيهَا الصَّغِيرُ وَ يَكْدَحُ فِيهَا مُؤْمِنٌ حَتَّى يَلْقَى رَبَّهُ» آدم کبیر در آن فرسوده و فرتوت، صغیر در آن پیر می شود و مؤمن به تلاش و زحمت می افتد.

برخی گفته اند مراد از تلاش و زحمت مؤمن، به زحمت افتادن از لحاظ اجتماعی است؛ در حالی که مراد این است که مؤمن برای حفظ ایمان و دینش به سختی مبتلا می شود. چرا که شاید حکام جوری سر کار بیایند، اما شرایط ظاهری از جهت اجتماعی، زندگی و معیشت خوب رعایت کنند.

علت سکوت امیرالمؤمنین (علیه السلام) در مقابل قضایای پس از پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله)

با توجه به این که اولاً پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله) در مورد امیرالمؤمنین (علیه السلام) از روزهای اول و به مناسبت های مختلف سفارش و توصیه فرمود تا جایی که انسان حس می کند پیامبر (صلی الله علیه و آله) همواره دنبال بهانه بوده است که به نحوی وصایت بلافصل امیرالمؤمنین (علیه السلام) را بیان کند.

ثانیاً امیرالمؤمنین (علیه السلام) از جهات مختلف مانند شجاعت، زهد، تقوی، علم و... سرآمد بود و قابل مقایسه با احدی از صحابه پیامبر (صلی الله علیه و آله) نبود تا جایی که ابن عباس می گوید اگر علم من (ابن عباس را همه به عنوان مفسر اعظم می شناسند) و علم همه اصحاب رسول خدا (صلی الله علیه و آله) را با علم علی بن ابیطالب (علیه السلام) مقایسه کنند مانند یک قطره در مقابل هفت دریاست.

در گذشته نیز گفتیم حضرت (علیه السلام) می فرمایند «يَنْحَدِرُ عَنِّي السَّيْلُ وَ لَا يَرْقَى إِلَيَّ الطَّيْرُ». علم حاکم در زمان حکومت باید

از همه مردم بیشتر باشد و من چنین علمی را دارم، اما اینها افرادی هستند که در علم بسیار ضعیفند.

با تمام این اوصاف و تأکيدات شاهد وجود فجایع پس از پیامبر و سکوت امیرالمومنین (علیه السلام) هستیم. پاسخ مطلب مذکور است که حضرت (علیه السلام) می‌فرمایند بین این دو راه قرار گرفتم که یا با دست خالی حرکت و قیام کنم یا صبر کنم.

سپس می‌فرماید «فَرَأَيْتُ أَنَّ الصَّبْرَ عَلَى هَاتَا - هاء تنبيه و تا یا اسم اشاره مؤنث است و اشاره به طخیه دارد یا اشاره به حالتی که در جامعه مسلمین پیش آمده است - أَحْجَى.» حَجی به معنای عقل است یعنی دیدم صبر بر این تاریکی یا حکومتی که اینها در دست گرفته‌اند به عقل و دین نزدیک‌تر است؛ چرا که اگر قصد قیام داشتند، منافقین و یهود دنبال این بودند که آشوب و اختلافی در میان مسلمین ایجاد شود و اسلام از بین ببرند.

منافقین سال‌ها دنبال این بودند و نقشه می‌کشیدند که پس از رحلت پیامبر (صلی الله علیه و آله) برای از بین بردن اسلام اقدام چون می‌گفتند با وجود ایشان نمی‌شود کاری کرد. حتی در مورد سقیفه، مرحوم والد ما رضوان الله علیه می‌فرمود یهود در برپائی آن دست داشته‌است.

در ایام قبل از انقلاب که مرحوم والد (رحمه الله) ما در یزد بودند روزی این مسئله را با مرحوم شهید دکتر پاک‌نژاد (رحمه الله) مطرح کردند. ایشان یکی از اطباء انقلابی و متدین یزد بود. ایشان گفتند من از جهت تاریخی این مسئله را دنبال می‌کنم که در ادامه کتابی به نام «مظلومی گمشده در سقیفه» که کتاب بسیار خوبی است منتشر شد و ایشان در آن کتاب شواهد این مدعا را ذکر نمودند.

در زمان ما این مسئله معروف است که امام رضوان الله تعالی علیه می‌فرمود مصلحت نظام اسلامی و حیثیت آن بر همه چیز از جمله مصلحت و حیثیت اشخاص مقدم است. شاهد قوی این کلام، این تعبیر امیرالمومنین (علیه السلام) است.^[1]

ماهیت جعلی بودن وضع

بیان شد که دلالت لفظ بر معنا نه ذاتی و نه حد وسط بین ذاتی و اعتباری است، بلکه امر جعلی محض است؛ لذا باید دید ماهیت این امر جعلی چیست؛ یعنی جعل و مجعول چیست و چه چیزی اعتبار شده است؟ در این مسئله شش مسلک وجود دارد:

مسلک اول: مشهور می‌گویند «الوضع تخصیص اللفظ بالمعنی.» یعنی واضع می‌گوید این لفظ مختص به این معنا است.

کلام مرحوم آخوند (رحمه الله)

مرحوم آخوند (رحمه الله) از تعبیر مشهور عدول کرده و می‌فرماید «الوضع هو نحو اختصاص اللفظ بالمعنی و ارتباط خاص بینهما.»^[2] دو نکته در تعبیر مرحوم آخوند (رحمه الله) وجود دارد:

الف - ایشان به جای کلمه «تخصیص» از کلمه «اختصاص» استفاده کرده‌است. علت این است که طبق تعریف مشهور وضع، اختصاص به وضع تعیینی پیدا می‌کند؛ در حالی که تعریف باید شامل وضع تعیینی هم باشد.

منشأ وضع تعیینی وضع واضع معین نیست بلکه کثرت الاستعمال سبب آن است که اختصاص هم تخصیص واضع معین و هم کثرت الاستعمال را در بر می‌گیرد.

ب- ایشان از کلمه «نحو» در تعریف استفاده کرده‌اند که در آن دو احتمال وجود دارد:

ب-1- همان‌گونه که مرحوم آخوند (رحمه‌الله) در موضوع علم اصول فرمود موضوع امر مبهم است و ما اسم آن را نمی‌دانیم، در ما نحن فیه هم می‌گوید یک نوع اختصاصی وجود دارد ولی کُنه آن برای ما روشن نیست.

ب-2- نحو اختصاص یعنی واضع اراده کرده‌است که این لفظ مبرز برای معنا باشد و لذا اراده در دلالت نقش دارد. مرحوم محقق عراقی (رحمه‌الله) عبارتی دارد که مؤید همین احتمال است و به نظر ما هم این احتمال از احتمال اول قوی‌تر است.

ایشان می‌فرماید «انَّ حَقِيقَةَ الْجَعْلِ عِبَارَةٌ عَنْ إِرَادَةِ الْجَاعِلِ كَوْنِ اللَّفْظِ مَبْرُزًا وَ قَالِبًا لِمَعْنَاهُ... وَ مَرَجَعَ ذَلِكَ إِلَى تَوَجُّهِ الْإِرَادَةِ إِلَى ثُبُوتِ الْقَالِبِيَّةِ لَهُ، وَ لِبَاسِ الْمَبْرُزِيَّةِ.» نحو اختصاص یعنی واضع اراده کرده‌است این لفظ مبرز معنا باشد.^[3]

بررسی کلام مرحوم آخوند (رحمه‌الله)

بر تعریف مرحوم آخوند (رحمه‌الله) دو اشکال وارد است:

اشکال اول: طبق احتمال اول، تعریف ایشان تعریف به مبهم است که لا يُسْمَنُ وَ لا يُغْنِي مِنْ جُوعٍ؛ یعنی به ایشان عرض می‌کنیم وضع را تعریف نمائید و ایشان می‌فرماید یک نوع مبهمی از اختصاص است؛ در حالی که دنبال این هستیم که ببینیم این نوع چیست؟ لذا با وجود این اشکال، ما احتمال دوم را در کلام ایشان تقویت کردیم.

اشکال دوم: ایشان حقیقت وضع را بیان ننموده‌اند بلکه اثر وضع را ذکر کرده‌اند؛ به این بیان که ارتباط، بعد از وضع واضع به وجود می‌آید در حالی که در مرحله قبل از آن می‌خواهیم بدانیم حقیقت وضع چیست؟ بازگشت به بیان ماهیت جعلی بودن وضع

مسلك دوم: مسلك دوم «تنزيل» یا «هو هويت» است. البته برخی بین این دو فرق قائل هستند که به نظر ما صحيح نیست.

مسلك تنزيل یعنی «تنزيل اللفظ منزلة المعنى» به این بیان که معنائی در خارج داریم که وجود حقیقی و واقعی دارد و این معنا، وجود لفظی را به همراه دارد که این لفظ وجود تنزلی برای این معنا است.

کسانی که بین مسلك «تنزيل» و «هو هويت» فرق قائل هستند، در بیان مسلك «هو هويت» می‌گویند هو هويت یعنی اتحاد اعتباری به این بیان که واضع اعتبار می‌کند این لفظ این معنا و این معنا این لفظ باشد.

واضح است که طبق این بیان، بین این دو مسلك تفاوتی وجود ندارد چون در عالم خارج نمی‌گوئیم تنزيل وجود دارد بلکه در عالم اعتبار می‌گوئیم لفظ وجود تنزلی معنا است.

برای این مسلك دو دليل و دو مؤيد ذکر شده‌است:

دليل اول: القاء لفظ القای به معنا است؛ به این بیان که وقتی متکلم الفاظ را بیان می‌نماید، مخاطب اصلاً به لفظ توجه ندارد بلکه به معانی توجه می‌کند که معلوم می‌شود این دو اتحاد دارند.

دلیل دوم: در فلسفه برای وجودات انحاء اربعه وجود را مطرح می‌کنند: الف- وجود خارجی زید. ب- وجود ذهنی مفهوم زید. ج- وجود کتبی که مثلاً روی دفتر می‌نویسیم زید. د- وجود لفظی که اسم زید را صدا می‌زنیم. این‌که یکی از انحاء وجود، وجود لفظی است دلیل می‌شود بر این‌که لفظ نازل منزله‌ی معنا است.

مؤید اول: در خارج می‌بینیم حسن و قبح معنا به لفظ سرایت می‌نماید.

مؤید دوم: از طرفی وضع، مقدمه استعمال است و از طرف دیگر در استعمال، استعمال کننده هیچ توجهی به لفظ ندارد و فقط به معنا توجه دارد.

و صَلَّی اللّٰهُ عَلٰی مُحَمَّدٍ وَ آلِهِ الطَّاهِرِينَ

[1] □ «وَاللّٰهُ لَقَدْ تَقَمَّصَهَا ابْنُ أَبِي قُحَافَةَ، وَ إِنَّهُ لَيَعْلَمُ أَنَّ مَحَلِّي مِنْهَا مَحَلُّ الْقُطْبِ مِنَ الرَّحَى، يَنْحَدِرُ عَنِّي السَّيْلُ، وَ لَا يَرْقَى إِلَيَّ الطَّيْرُ، وَ لَكِنِّي سَدَلْتُ دُونَهَا ثَوْبًا، وَ طَوَيْتُ عَنْهَا كَشْحًا، وَ قَدْ طَفِقْنَا عَنْهَا بُرْهَةً بَيْنَ أَنْ أَصُولَ بِيَدٍ جَذَاءً أَوْ أَصْبِرَ عَلَى طَخِيَّةٍ» 1» عَمِيَاءَ يُرْضَعُ فِيهَا الصَّغِيرُ وَ يَدِبُ فِيهَا الْكَبِيرُ. فَرَأَيْتُ الصَّبْرَ عَلَى هَاتَا أَحْجَى...» نهج البلاغة (للمصباحي صالح)، ص: 48.

[2] □ كفاية الأصول (طبع آل البيت)، ص: 9.

[3] □ مقالات الأصول، ج 1، ص: 65.